هو العلیم

سعادت و شقاوت انسان در رحم مادر چگونه است؟

پیدایش نفس و نسبت علم ازلی با تأثیر والدین

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ فی البداء و الجبر و الاختیار و القضاء و القدر ـ جلسه یکصدوشانزدهم

استاد

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

روایت سعادت و شقاوت در رحم مادر

در تفسیر این روایت: عن صفوان بن یَحیی عَن الکَنانی عن صادق علیه‌السّلام: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: «**الشَّقیُّ مَن شَقیَ فی بَطنِ أُمِّهِ** الخبر».[1] مطالب مختلفی نقل شده است که اوّل بیان مرحوم مجلسی را در این مورد عرض می‌کنیم و بعد بیانات دیگری که در این زمینه هست از امثال مرحوم آخوند و متأخّرین یا متقدّمین که در این مبحث رساله‌ای دارند، عرض خواهیم کرد.

پاسخ امام کاظم درباره علم خدا به کردار انسان

روایات در این زمینه متعدد بود؛ یکی اینکه «**الشَّقیُّ مَن شَقی فی بَطنِ أُمِّهِ و السّعیدُ مَن سَعِدَ فی بَطنِ أُمِّهِ**»، روایت دیگر روایت ابن أبی‌عمیر بود: عنِ اِبنِ أبی‌عُمیرٍ قال: سألتُ أباالحسنِ موسی

---

[1] بحار الأنوار، ج ۵، أبواب العدل، باب السعادة و الشقاوة و الخیر و الشر و خالقهما و مقدرهما، ص ۱۵۳، ح ۱.

بن جعفرٍ علیهِما السّلامُ عن معنی قولِ رسولِ اللهِ صلّی اللهُ علیهِ و آلِهِ و سلّم: **«الشَّقیُّ مَن شَقی فی بَطنِ أُمِّهِ و السّعیدُ مَن سعِد فی بَطنِ أُمِّهِ»**، فقالَ:

«الشَّقیُّ من عَلِم اللهُ و هو فی بَطنِ أُمِّهِ أنّهُ سَیَعمَلُ أعمالَ الأشقیاءِ و السَّعیدُ مَن عَلِمَ اللهُ و هو فی بَطنِ أُمِّهِ أنّهُ سَیَعمَلُ أعمالَ السُّعداءِ.[1]»

یا همین‌طور روایتی که دلالت می‌کند بر اینکه در بطن اُمّ خیلی مسائل تحقّق پیدا می‌کند، مثل ترکیب عقل، ضلال، هدایت و امثال‌ذلک.

معنای رحم مادر در تکون نفس انسانی

در این جلسه راجع به این مسئله بپردازیم که اینکه شقاوت و سعادت در بطن اُمّ مشخص می‌شود یعنی چه و به چه معنایی است؟ شکی نیست در اینکه تکوّن انسان در بطن اُمّ است، غیر از جهت ابداعی و در بطن اُمّ انجام می‌گیرد. منظور از بطن اُمّ یعنی طریق عادی تکوّن. اما فرض کنید در مورد ابداعیات (البته اگر اسمش را ابداعیات بگذاریم چون ابداعیات در مجردات گفته می‌شود) و در

---

[1] التوحید، ج ۱، باب السعادة و الشقاوة، ص ۳۵۶، ح ۳؛ بحار الأنوار، ج ۵، أبواب العدل، باب السعادة و الشقاوة و الخیر و الشر و خالقهما و مقدرهما، ص ۱۵۷، ح ۱۰.

خلق دفعی مانند حضرت آدم و حوّا هم همین مطلب را گفتیم یا در مورد حضرت عیسی که آن‌هم شبیه [آدم است]: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ ٱللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَ خَلَقَهُۥ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ﴾[1]. از این آیه استفاده می‌شود که خلقت حضرت عیسی مانند حضرت آدم بود؛ یعنی بدون علل و اسباب طبیعی بود.

آفرینش طبیعی انسان و افاضه روح

این مسئله صرف‌نظر از آن جهات غیر عادی است؛ اما در مورد افراد دیگر یک روال طبیعی خودش را باید طی کند. این روال طبیعی در بطن امّ است و در آنجاست که روح به این بدن افاضه می‌شود: ﴿فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحْسَنُ ٱلْخَٰلِقِينَ﴾[2]. تبدّل جوهری در روح حیوانی او موجب تخلّق به روح انسانی می‌شود.

تعلق تکلیف به نفس در دو نظریه پیدایش

---

[1] ۱ سوره آل عمران (۳)، آیه ۵۹؛ نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۰۰:
«تحقیقاً مثل عیسی در نزد خداوند، مثل آدم است که او را از خاک خلق نمود و سپس به او گفت: ”بوده باش!“ پس او بوده خواهد بود.»

[2] ۲ سوره مؤمنون (۲۳)، آیه ۱۴؛ امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۳۴:
«پس پربرکت است خداوند که از میان آفرینندگان بهتر و نیکوتر است.»

بنا بر هر دو نظریه (چه اینکه ما نفس را «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء»[1] بگیریم، یا اینکه «روحانیة الحدوث و روحانیة البقاء و استدامة الروحانیة» بدانیم)، مطلب تفاوتی نمی‌کند؛ به‌جهت اینکه آنچه متعلَّق تکلیف است و موضوع برای تکلیف است عبارت از نفس انسانی است؛ اما بدن تعلّق به تکلیف ندارد و آن نفس، دارای خصوصیات و دارای حالاتی است.

اگر ما «جسمانیة الحدوث» بدانیم، معنایش این است که همین جسم با همین خصوصیت جسمانی که دارد و به همین وزنی که دارد به‌واسطهٔ حرکت جوهری و به‌واسطهٔ تبدّل جوهری این نفس به یک حقیقت روحانی متبدّل می‌شود.

حرکت جوهری از جسمیت تا تجرد

مسئله یک ابتدایی دارد و یک انتهایی دارد (این بحث فلسفی را در اینجا نباید مطرح کنیم؛ این در جای خودش باید مطرح بشود، منتها فقط از باب

---

۱ الحکمة المتعالیة، ج ۸، ص ۳۴۷.

اشاره صحبت می‌کنیم که به‌درد بحثمان می‌خورد).

مسئله یک ابتدایی دارد بنا بر این فرضیه و مبنا و یک انتهایی؛ ابتدایش جسمیت است؛ یعنی همین جسمیتی که ما مشاهده می‌کنیم و می‌بینیم و ثقالت است و آثار و خصوصیات جسمیت است؛ این ابتدای راه و این مسیر است و انتهایش تجرد محض و خلل و تعرّی و تخلّی از هرچه شائبهٔ مادیت است می‌باشد. این ابتدا و انتهای مسیر است.

وحدت حقیقت وجود در جسم و روح

صحبت در آن حلقهٔ واسطهٔ بین این دو مسئله و بین این دو بدایت و نهایت است؛ چگونه یک جسم از ابتدای مادی به یک حقیقت مجردهٔ محضه متبدّل می‌شود؟ روی آن مبنایی که ما داشتیم بر اینکه وجود را یک حقیقت بحت و بسیط و مجرد دانستیم که گفتیم: اعتقاد و رأی همهٔ فلاسفه است؛ ولی امتیاز بین آنچه عرض شد این است که جسم هیچ‌گونه اختلاف ماهوی با تجرد ندارد؛ بلکه جسم عبارت از همان وجودی است که این وجود عرَض مادیّت بر او در این موضوع عارض شده است و این به‌واسطهٔ تنزّل، متبدّل به تجسم و تشکّل شده است.

بنابراین مبنا مسئله خیلی جای صحبت و اشکال نیست؛ چون همین نفس عبارت از همین جسم است؛ یعنی همین تجرد عبارت از جسم است و این جسم به آن حقیقت بساطت خودش که در زیر نقاب جسمیّت مخفی شده و این جسمیت او را به شکلی و به‌صورت مادی درآورده است، این نقاب به‌واسطهٔ فعل و انفعالاتی که در بطن اُمّ انجام می‌گیرد به نقاب تجرد و آن حقیقت مجرده متبدّل می‌شود.

اشکال وزن جسم پس از پیدایش نفس

اگر شخصی در اینجا اشکال کند و بگوید: «بالأخره ما نفهمیدیم این جسمی که دارای وزن است به‌واسطهٔ تبدّل به حقیقت جوهری که تجرد است چند گرم از او کم می‌شود؟! بالأخره دو تا می‌شود دیگر؛ یعنی یک جسم در عین ثقالتی که دارد، من‌باب‌مثال وزن ابتدایی انسان ده گرم است؛ این ده گرم بخواهد متبدّل بشود، متبدّل بشود، بعد تبدیل به یک حقیقت مجرده می‌شود که نفس است. وقتی که متبدّل به این حقیقت مجرد شد، ما می‌توانیم به هر دوی اینها اشاره کنیم و اینها را از هم منفک

کنیم و بگوییم که جسم است و نفس دارد.»

حیات نطفه و نقد تصور قدما از پیدایش انسان

همین مضغه و علقه و اینها دارای نفس نیستند؛ البته نفس ظاهر نیستند؛ اما همان‌طوری‌که قبلاً عرض شد همان روح حیوانی در اینها وجود دارد، منتها یک‌وقتی آن روح حیوانی حرکت دارد و یک‌وقتی روح حیوانی حرکت ندارد. این روح حیوانی می‌آید کم‌کم متبدّل به جسمیّت می‌شود، همان‌طوری‌که در خود نطفه هم یک روح حیوانی وجود دارد، منتها قُدما چون به‌واسطهٔ همین اکتشافات علمی و اینها دستشان از این مسائل بسته بود، این مسئلهٔ «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» را مطرح کردند.

نقش نطفه مرد و زن در انعقاد جنین

خیال می‌کردند نطفهٔ انسان یک چیز جامدی است مثل بقیه جامدات که هیچ‌گونه حرکتی ندارد و هیچ‌گونه تمایزی ندارد. اصلاً در سابق خیال می‌کردند که هرچه هست به‌واسطهٔ نطفه مرد است و نطفهٔ زن در اینجا کاری انجام نمی‌دهد و اصلاً این

مسئله را نمی‌فهمیدند که باید اسپرم و اوول [تخمک زن] وجود داشته باشد تا اینکه نطفه منعقد بشود. خیال می‌کردند فقط نطفه، نطفهٔ مرد است؛ لذا در عبارات قدما هیچ اسمی از زن نمی‌بینیم که در اینجا باشد.

بله، اینکه بالأخره این در رحم زن رشد کرده و خصوصیات اخلاقی مادر را گرفته و اینها، از این مسائل هست؛ اما اینکه باید دارای این دو شرط باشد [را بیان نکردند و خبری] از این مسائل نیست. آنها شاید به این مسئله نرسیده بودند یا اگر رسیدند در دسترس ما نیست. و لذا آنها این نطفه را بی‌جان و بی‌روح می‌دیدند؛ فقط صرف یک وسیله و آلتی است که این باعث خلقت انسان و خلقت آدمی است.

تحرک نطفه و پرسش از منشأ حیات

اما اگر ما این مطلب را مورد دقت قرار بدهیم که همین نطفه با خصوصیتش که روح حیوانی را دارد و تحرّک دارد و امروزه این مسئله ثابت شده و یک چیز خیلی بدیهی است، هر بچه‌ای هم می‌تواند این مسئله

را در آزمایش و این حرف‌ها مشاهده کند، این ما را از این مسئلهٔ جنبهٔ مادیِ صرف، یک قدم به جنبهٔ تجرد می‌کشاند.

این نطفه و این روح حیوانی از کجا آمد؟ وقتی که انسان یک غذایی می‌خورد این غذا در بدنش تبدیل به نطفه می‌شود و این نطفه دارای حیات است. این حیات را از کجا آورد؟

استعداد و فعلیت نطفه در نظریه صدرالمتألهین

... مادر به حساب بیاوریم، همان‌طور که صدرالمتألهین فرموده که نطفه یک امر بی‌جان و یک جسمیت محض و یک استعداد محض است و هیچ‌گونه فعلیتی ندارد و فعلیت او فقط صورت منویّت است که بعد متبدّل به صورت علقه و مضغه می‌شود و آن جنبهٔ استعداد به‌واسطهٔ فعلیت صوری که دارد همین‌طور به سمت فعلیت‌های نزدیک به تجرد حرکت می‌کند. وقتی که به آن نزدیک رسید، یک‌مرتبه یک تحوّل ماهوی در او پیدا می‌شود و مشمول خطاب ﴿فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾ می‌شود که ﴿ثُمَّ أَنشَأۡنَٰهُ خَلۡقًا

ءَاخَرَ﴾[1] آخر می‌شود. آیا این مسئله در اینجا هست؟!

جستجوی آغاز حیات پیش از انتقال نطفه به رحم

یا اینکه ما اصلاً باید مطلب را یک‌قدری به عقب‌تر ببریم. اگر ما قائل بشویم که نطفه دارای حرکت است و دارای روح حیوانی است، پس این در شکم مادر کاری را انجام نمی‌دهد؛ بلکه باید یک‌قدری جلوتر برویم. ما این را در مرد جستجو کنیم؛ یعنی این «جسمانية الحدوث و روحانية البقاء» را در مرد باید پیدا بکنیم. البته در زن هم همین‌طور است، منتها خصوصیت و شکلش تفاوت پیدا می‌کند.

بنابراین این غذایی را که انسان می‌خورد و

---

[1] سوره مؤمنون (۲۳)، آیه ۱۲ ـ ۱۴:
﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن سُلَٰلَةٖ مِّن طِينٖ * ثُمَّ جَعَلۡنَٰهُ نُطۡفَةٗ فِي قَرَارٖ مَّكِينٖ * ثُمَّ خَلَقۡنَا ٱلنُّطۡفَةَ عَلَقَةٗ فَخَلَقۡنَا ٱلۡعَلَقَةَ مُضۡغَةٗ فَخَلَقۡنَا ٱلۡمُضۡغَةَ عِظَٰمٗا فَكَسَوۡنَا ٱلۡعِظَٰمَ لَحۡمٗا ثُمَّ أَنشَأۡنَٰهُ خَلۡقًا ءَاخَرَۚ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۳۴:

«و به درستی که ما حقّاً انسان را از جوهره و شیره گِل آفریدیم! و پس از آن او را به‌صورت نطفه در قرارگاه ثابت (رحم مادر) قرار دادیم و سپس آن نطفه را عَلَقه آفریدیم و پس از آن، آن عَلَقَه را مُضغَه آفریدیم و آنگاه آن مُضغَه را استخوان‌های جنین نمودیم و روی آن استخوان‌ها گوشت پوشانیدیم و سپس او را به خلقت دیگری انشاء کردیم؛ پس پربرکت است خداوند که از میان آفرینندگان بهتر و نیکوتر است.»

تبدیل به نطفه می‌شود این حرکت «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» در اینجا تشکّل پیدا می‌کند که این «جسمانیة الحدوث» [است]؛ البته اگر قرار باشد بر اینکه به این کیفیت باشد.

احتمال تنزل نفس والدین در روح حیوانی نطفه

اگر ما قائل به مبنای دیگری بشویم که جسم می‌آید حرکت خود را انجام می‌دهد، روح هم می‌آید آن عمل خود را انجام می‌دهد و از انضمام بین این دو، نطفه منعقد می‌شود و این نطفه در مرد وجود دارد تا وقتی که به زن منتقل نشود. یک وقتی ممکن است مبنا این‌طور باشد که اصلاً آن حقیقت حیوانیت و حیاتیت مرد و روح و نفس مرد، همان جنبهٔ تأثیرش در نفس، به‌عنوان تنزّلش در روح حیوانیت است. اگر کسی این‌طور بگوید، جای بحث و صحبت دارد که این روحی که الآن نفس انسان دارای این روح است و خصوصیاتی که دارد، تنازل آن همین است که این جسم را دارای حرکت می‌کند، این یک‌طور.

سیر تبدیل غذا به نطفه در بدن

طور دیگر: اینکه همین آبی که شما می‌خورید، همین نانی که شما می‌خورید، این آب و نان در بدن یک حرکتی را انجام می‌دهد، با همین اعضا و جوارح؛ یعنی با این خصوصیتی که اوّل در معده پیدا می‌شود، بعد روده جذب می‌کند، بعد وقتی که روده جذب کرد، به کبد می‌فرستد. کبد تمام اقسام ویتامین‌ها و اقسام قندها (چون قند هم اقسام متفاوت دارد) و تمام اقسام موادی را که این مواد برای بقاء حیات بدن مثل نمک، ید، پتاسیم، کلسیم و امثال‌ذلک وجود دارد می‌گیرد و ۱۲۰ نوع کار انجام می‌دهد و یکی‌یکی اینها را از این غذا جدا می‌کند.

حالا این کبد که آمد این کار را انجام داد، این را در خون می‌فرستد و ما در اینجا اگر بخواهیم جدا بکنیم، هیچ حیاتی در این نمی‌بینیم. فرض کنید که آمد این کار را انجام داد؛ یعنی آن عملی را که کبد انجام داد و می‌خواهد این را به خون بفرستد، همین‌جا شما بیاورید و این را زیر دستگاه آزمایشگاه بگذارید، می‌بینید حیاتی وجود ندارد، حرکتی وجود ندارد، هیچ‌چیز نیست.

این می‌رود در خون گردش می‌کند، در تمام جاها گردش می‌کند، به قلب می‌رود، به ریه می‌رود، اکسیژن به او می‌رسد، به سلول‌ها می‌رود، جذب می‌شود، جذب یک مایع شبیه آب دریا می‌شود که بین سلول‌ها هست که واسطهٔ بین سلول‌ها است که آن مایع را اگر بگیرند، یک انسان هشتادکیلویی پنج سیر می‌شود و در تمام بدن از آن مایع شبیه آب دریا هست که مایع لزج است. این داخل در آن می‌شود و به‌واسطهٔ جذبی که با سلول پیدا می‌کند، این وارد او می‌شود. بعد هم حالا به‌واسطهٔ چیز سوخت می‌شود، دوباره برمی‌گردد به‌واسطهٔ مویرگ و در ریه می‌رود و بعد از ریه خارج می‌شود یا به جاهای دیگر می‌رسد؛ طریق دفع بدن زیاد است.

پیدایش حیات در نطفه و حلقه پنهان گذار از سکون

تا اینجا ما می‌بینیم هیچ حرکت و حیاتی در اینجا انجام نگرفته است و به‌حال خودش است. از اینجا برمی‌گردد در یک غده‌ای که بالای کلیه هست و به آن غدد فوق کلیوی می‌گویند، می‌رود. آنجا اوّلین مرحلهٔ تکوّن این نطفهٔ آدمی است که در آنجا تکوّن

پیدا می‌کند، بعد منتقل به اعضای تناسلی انسان می‌شود و در آنجا حیات پیدا می‌کند؛ یعنی اگر فرض کنید که آن نطفه از آن بالا به پایین بیاید، حیات ندارد. روح در اینجا تحقّق پیدا می‌کند (قدر اعضایتان را بدانید که اگر ازدست برود همه چیزتان ازبین رفته است؛ مراقبش باشید!) و حیات پیدا می‌کند.

صحبت در اینجا است: این سیری را که پیدا کرده و در اینجا آمده و تلطیف شده به یک نحوی که قابلیت برای حیات را پیدا کرد، اینجا مسئلهٔ ﴿ثُمَّ أَنشَأۡنَٰهُ خَلۡقًا ءَاخَرَ﴾ انجام می‌گیرد. یعنی تا اینجا حداقل از چشم ما مخفی است؛ اما اینکه الآن این نطفه‌ای که از این غدد پایین آمد و حرکت کرد (الآن که دیگر می‌بندند و نمی‌گذارند که پایین بیاید، لذا از همان‌جا برمی‌گردد و در خون می‌رود و دفع می‌شود)، اینکه حرکت می‌کند چه فعل و انفعالی در این انجام می‌گیرد؟

آنچه ما مشاهده می‌کنیم، سکون است و از سکون، حرکت است؛ یعنی هیچ حلقهٔ رابطی بین

سکون و حرکت وجود ندارد؛ این‌طرف استعداد محض است، این‌طرف فعلیت محض است؛ این‌طرف امکان و قوه است، این‌طرف فعلیت و صورت است.

گذار از جسم به روح در نظریه صدرالمتألهین

این حرکت از مرحلهٔ سکون به مرحلهٔ حرکت، چه واسطه‌ای در اینجا انجام می‌گیرد؟! این مخفی است و از دید بشر مخفی است؛ الاّ برای کسی که در مرحلهٔ تجرد به مسئلهٔ تجرد وجود برسد و بتواند حقیقت مجردات را درک کند. این شخص می‌تواند تقلب جسم به روح را بنا بر مسلک صدرالمتالهین که «النفس جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» پیدا کند و این بسیار مسئلهٔ مشکلی است و این یک مبناست.

بعد این در اینجا تبدیل به روح حیوانی می‌شود و روح حیوانی را هم انسان مشاهده می‌کند و می‌بینید. همان موقع هم که ما در آزمایشگاه و اینها بودیم اینها را می‌دیدیم و به ما نشان می‌دادند. این مسئله را خود انسان مشاهده می‌کند.

تکامل روح حیوانی جنین تا نفس انسانی

آن‌وقت در اینجا این نطفه‌ای که دارای روح حیوانی است تبدیل به چه می‌شود؟! در رحم مادر شروع به سیر خودش می‌کند؛ آیا این سیر، حرکت از حیوانیت به انسانیت است؟! یعنی این چه حیوانی است؟! آیا واقعاً این نطفه انسان است و تکامل پیدا می‌کند یا حیوان است که تبدیل به انسان می‌شود، کدام است؟! قطعاً می‌توانیم بگوییم که این نطفه، انسان نیست. حیوانی است نه مثل بقیهٔ حیوانات؛ بلکه حیوانی است که حیوانیتش منتهی به انسانیت می‌شود؛ یعنی این حیوانیت اگر در مسیر تکامل قرار بگیرد، منتهی به ﴿ثُمَّ أَنشَأۡنَٰهُ خَلۡقًا ءَاخَرَ﴾ می‌شود. لذا در آیات قرآن هم تعبیر به «خلق آخَر» شده است و دیه‌ای که برای سقط و برای سقوط است، آن دیه هم تفاوت پیدا می‌کند.

تفاوت دیه جنین بر اساس پیدایش نفس انسانی

ببینید اگر این نطفه روح انسانی داشت، «حقیقة

الشیء بِصورته لا بِمادته»[1]، وقتی که صورت شیء که صورت انسانیت است از بین می‌رود، باید یک دیهٔ کامل بدهد؛ ولی ما می‌دانیم این دیهٔ کامل نیست؛ فرض کنید ده مثقال است، چند مثقال است، همین‌طور زیاد می‌شود و می‌آید وقتی که به ﴿ثُمَّ أَنشَأۡنَٰهُ خَلۡقًا ءَاخَرَ﴾ رسید، یک‌دفعه دیهٔ کامل می‌شود.

از اینجا به بعد دیگر فرق نمی‌کند که چهار ماه است یا پنج ماه است؟ این دیگر تفاوت پیدا می‌کند؛ یعنی بین چهار ماه و پنج ماه شدن و یک جوان ۲۵ ساله بودن یا یک مرد شصت‌سالهٔ عالم بودن در اینجا فرق نمی‌کند، به‌خاطر این است که دیه به نفس انسانی تعلّق گرفته است و به جنبهٔ مادیت خودش تعلّق نگرفته است. جنبهٔ مادیت و جسمیت، جنبهٔ استعداد است و اصلاً فایده‌ای ندارد و هیچ اثری بر او مترتّب نمی‌شود؛ مطلقاً. آنچه در اینجا هست جنبهٔ انسانی اوست و به لحاظ تکاملش در جنبهٔ انسانی، دیه هم تغییر پیدا می‌کند. این روی مسلک

---

[1] منظومه، ج ۱، ص ۲۰۶.

صدرالمتألهین.

قصیده بوعلی و نظریه تعلق روح به بدن

و اما بنا بر مسلک بوعلی:

هَبَطَت إلیکَ مِنَ المَحَلِّ الأرفَعِ *** وَرقآءُ ذاتُ تُعَزُّزٍ و تَمَنُّع
مَحجوبَةٌ عَن کُلِّ مُقلَةِ عارِفِ *** و هیَ الَّتی سَفَرَت و لَم تَتَبَرقَع[1]

بوعلی هم که قائل به حیات در نطفه نبود؛ این‌هم که نمی‌توانست به این کیفیت... البته در اینکه دارای قدرت است و دارای چه است، مسئله‌ای نداشت؛ اما اینکه حیات نطفه را ادراک بکند، [نمی‌توانست] آن موقع این وسایل را نداشتند. لذا در اینها با توجه به قرائن دیگری که در دستشان بود قائل به «روحانیة الحدوث و روحانیة البقاء» در مورد انسان بودند؛ یعنی این جسم می‌آید در رحم مادر قرار می‌گیرد، رشد و تکامل پیدا می‌کند و وقتی به چهار ماه و خرده‌ای که می‌رسد، یک‌مرتبه روح از عالم روح و نفس، تعلّق و ارتباط با این جسم پیدا می‌کند، اسم این ارتباط را ما انسان می‌گذاریم؛ این ارتباط یعنی انسان. وقتی که این با این ارتباط پیدا کرد، این شروع

---

[1] عشر قصائد و أشعار، ابن‌سینا، ج ۱، ص ۱؛ معاد شناسی، ج ۱، ص ۸۲:
«۱ـ هبوط و نزول کرد به‌سوی بدن تو از بالاترین محلّ و عالی‌ترین مرتبه، کبوترِ ورقاء روح که دارای مقامی بس عزیز و محلّی منیع است.
۲ـ آن لطیفه روح از دیدگان هر عارف و خبیری مختفی و پنهان است. و عجبا که او چهرهٔ خود را به نقاب نپوشانده، بلکه دائماً پرده از رخ برافکنده و در منظر و مرآی عموم خود را آشکارا و هویدا ساخته است.»

به حرکت می‌کند، این شروع به دست و پا زدن می‌کند، این کیفیت ارتباط است.

نسبت سعادت و شقاوت با تکون نفس آدمی

حالا این دو نحوه ارتباطی که در اینجا هست صحبت ما در این است که آیا این مسائلی که در مورد **«السعیدُ سَعیدٌ فی بَطنِ اُمِّه و الشَّقی شَقیٌ فی بَطنِ اُمِّه»**، هست می‌تواند ارتباطی به‌طورکلی اصلاً با این قضایا داشته باشد یا اصلاً ارتباطی ندارد؟! و آیا این مسئله فرض کنید [مشیّت و ارادهٔ] خداوند متعال اگر تعلّق به بطن اُمّ نگرفت مثل حضرت عیسی یا در مورد آدم و حوا آیا این قضیه در مورد آدم و حوا استثنا شده است؟!

رحم مادر و ظهور انسانیت در بیان روایات

آیا این بطن اُمّ، علت برای شقاوت و سعادت است؟! [اگر این‌طور است] آنها که دارای بطن اُمّ نبودند، پس معلوم می‌شود مسئلهٔ **«الشَّقی شَقیٌ فی بَطنِ اُمِّه»** یک مسئله‌ای است همراه با تکوّن نفس آدمی، یعنی وقتی که نفس آدمی می‌خواهد تکوّن پیدا بکند این **«الشقی شقیٌ و ألسعید سعیدٌ...»** آنجا

می‌آید. حالا بطن اُمّ باشد یا غیر بطن اُمّ باشد، این دیگر تفاوتی ندارد. منتها چون به‌حسب معمول این تکوّن در بطن اُمّ انجام می‌گیرد، لسان روایات هم ناظر به همین مسئله است که شقاوت و ضلالت در بطن اُمّ است؛ اما اصلاً این قضیه کاری به بطن اُمّ ندارد؛ بلکه هنگام تکوّن انسان به مقام انسانیت و به نفس آدمی شقاوت یا سعادت برای انسان حاصل می‌شود. این نکتهٔ اوّل بود.

سعادت و شقاوت در علم ازلی و عالم ثابتات

نکته دومی که باید در اینجا مورد دقت قرار بگیرد این است که آیا (همان‌طوری‌که ما در مباحث گذشته که مباحث ثابتات در عوالم ازلی و عوالم ربوبی هست ما بیان کردیم)این شقاوت و سعادت، معلول و مشروط به زمان هستند که برای انسان بیاید یا اینکه نه، اینها از سابق هستند؟! یعنی در قضیهٔ شقاوت و سعادت ما یک مبنای جدایی باید ترسیم کنیم؟ یا از همان مبانی خودمان در اینجا می‌آید؟ هیچ تفاوتی نمی‌کند؛ قاعدهٔ کلی و قاعدهٔ عقلی استثنا برنمی‌دارد؛

پس مسئلهٔ شقاوت و سعادت اختصاص به بطن اُمّ ندارد، اختصاص به قبل از حیات ندارد، اختصاص به بعد از حیات زید هم ندارد؛ بلکه مسئلهٔ شقاوت و سعادت عبارت از لوازم ذاتی است که بر هر نفس و بر هر روحی تعلّق می‌گیرد و با او معیت دارد و چون عالم، عالم ثابتات است و در آن عالم، زمان دخالت ندارد و شرط نیست؛ پس مسئلهٔ شقاوت و سعادت چه الآن زید به دنیا بیاید چه صد سال بعد به دنیا بیاید، الآن این مسئلهٔ شقاوت و سعادت او در علم ازلی، در علم ربوبی که عبارت از عوالم ربوبی است وجود دارد.

آغاز ظهور نفس و امکان تعلق تکلیف

پس معنای **«السعیدُ سعیدٌ فی بَطنِ اُمِّه و الشَّقی شَقیٌ فی بَطنِ اُمِّه»**، مقام بروز و ظهور است؛ یعنی وقتی که این به مقام انسانیت می‌رسد، یعنی بروز و ظهور مقام انسانیت پیدا می‌کند، از همان موقع مقام نزول در عالم ماده است. یعنی تا وقتی که در عالم ماده نیامده یا تا وقتی که این بدن مستعد برای تعلّق روح نشده این مسئلهٔ سعادت و شقاوت اصلاً معنا ندارد. فرض کنید بنا بر فرضیهٔ بوعلی، یک

روحی الآن خلق شد ولی هنوز تنزّل به این عالم پیدا نکرد، متعلّق برای تکلیف هم نخواهد بود. درست شد؟!

یا بنا بر فرضیهٔ صدرالمتألهین کار بدتر است؛ تا نفسی هنوز تحقّق پیدا نکرد و وقتی هنوز نفس به این بدن تعلّق پیدا نکرد و «جسمانیة الحدوث» آن تبدیل به «روحانیة البقاء» نشده و هنوز خطاب ﴿ثُمَّ أَنشَأۡنَٰهُ خَلۡقًا ءَاخَرَ﴾ بر این تعلّق نگرفته و نفس پیدا نشد، این سعادت و شقاوت به چه برمی‌گردد؟! به چه چیزی برنمی‌گردد. تکلیفی وجود ندارد.

پرسش و پاسخ درباره حقیقت نفس پیش از تکلیف

تلمیذ: به حقیقتش.

استاد: حقیقت چه؟!

تلمیذ: کدورت و بعد از وحدت و اینها؟!

استاد: آخر هنوز چیزی نیست. عدم مطلق که لا یخبر عنه.

تلمیذ: عدم مطلق که نیست؛ اگر عدم مطلق باشد

که تعلّقی ندارد.

استاد: عدم مجمل هم بگوییم، باز «لا یُخبرٌ عنه» است. بالأخره اینکه متعلّق برای تکلیف است نفس انسانی است؛ نفس حیوانی که متعلّق نیست. الآن نطفه که نفسش متعلّق تکلیف نیست. این نطفه باید برگردد تبدیل به نفس انسانی بشود. حالا که نفس انسانی شد، الآن می‌تواند متعلّق برای تکلیف باشد. یعنی الآن می‌تواند قابلیت برای امر و نهی پیدا بکند، منتها چیزی که هست کوچک است و باید بزرگ شود.

تمایز نفس حیوانی و انسانی در تعلق تکلیف

یعنی اگر همین چهار ماه و ده روز را شما بیرون بیاورید و یک‌دفعه بادش کنید و بزرگ شود و تبدیل به پانزده سال یا هفده سال شود، خطاب برای تکلیف به او تعلّق می‌گیرد و چیزی به آن اضافه نمی‌شود. اما اگر نه، فرض کنید آن نفس حیوانی را که همان نطفه است بیرون بیاورید و یک‌دفعه بادش کنید، یک‌دفعه می‌بینید یک چیز دیگر از کار درآمد که نمی‌دانیم آیا نفس انسانی و آدمی است یا در اینجا تفاوت پیدا می‌کند.

محدودیت دید انسان در شناخت زمان ظهور نفس

پس بر هر دو مبنا مسئلهٔ **«الشَّقی شَقیٌ فی بَطنِ اُمِّه»** این مقام بروز و ظهور در بطن اُمّ تعلّق پیدا نمی‌کند، برای ما، چون دید ما از نقطه‌نظر عوالم ربوبی، اطلاع بر کیفیت تنزّل نفس بر این عالم را ندارد، لذا از دید ما این زید زمانی زید می‌شود که می‌بینیم در شکم مادرش شروع به حرکت کرد، این موقع تازه می‌بینیم زید، زید شد. تا قبل از این، نه زید بود؛ وقتی که هم در آنجا مرده باشد باز زید نیست، زیدیت زید در مقام بروز و ظهور برای ما در این موقع است.

سعادت و شقاوت در لازمان و لامکان

پس این قضیهٔ شقاوت و سعادت این است که در لازمان و لامکان این امر تحقّق پیدا می‌کند؛ پس اختصاصی اصلاً به بطن اُمّ ندارد و بطن اُمّ در اینجا کاری را اصلاً صورت نمی‌دهد. این قضیه مربوط می‌شود به اصل قضیهٔ **«الشقی شقیٌ فی بطن اُمّه»**.

حالا این مسئلهٔ **«الشَّقی شقیٌ...»** را از نقطه‌نظر

مقام بروز و ظهور کاری نداریم، این ما را به یک مسئله بسیار مشکلی می‌رساند که ببینیم در عالم قضا و لوح و قدر چه گذشته است. این یکی.

نقش والدین و رفتار دوران بارداری در سعادت فرزند

مسئلهٔ دیگر که ما باید در اینجا به آن بپردازیم این است که آیا مادر و پدر و دوران بارداری یا قبل از بارداری دخالتی در این قضیهٔ سعادت و شقاوت [دارند یا] ندارند و ارتباط این مسئله با قضیه ثابتات ربوبی که چطور ما در عالم ثابتات یک امر را ثابت بدانیم، اما از نقطه‌نظر عمل خارجی که انجام می گیرد (و روایات بسیاری در این زمینه داریم مثل وقتی که مادر در هنگام حمل است بی‌وضو نباشد، لقمه مشتبه نخورد، در مکان‌های فاسده شرکت نکند، با افراد مختلف حشر و نشر نداشته باشد، غذای حلال بخورد، قرآن بخواند، مجالس کذا برود و این حرف‌ها که تمام اینها در سعادت بچه‌اش مؤثّر است) چگونه ما یک امری را که تدریجی‌الحصول است با این مبنای خودمان که هیچ ربطی به بطن مادر ندارد باهم التیام بدهیم؟!

حکایت چشیدن انار و تأثیر لقمه بر فرزند

و از یک نظر این همه روایاتی که داریم، البته احتیاج به روایات هم نداریم، بالأخره همان‌طوری‌که این همه روایات و همین‌طور تجربهٔ خارجی هم نشان می‌دهد ما می‌بینیم وقتی مادر یک غذایی را بخورد در شکل و شمایل فرزند مؤثّر است، حتی در بعضی چیزهایی داریم که بچه‌ای بزرگ شده بود بعد یک کار خلافی انجام داده بود، نمی‌دانم دزدی کرده بود یا غیر از دزدی، بعد رفت صاحبش را راضی کرد و آمد خدمت امام علیه‌السلام، حضرت فرمودند که: «برو از مادرت بپرس که در وقتی که تو را حمل داشته چه کرده است.»

رفت سؤال کرد. مادر هرچه فکر می‌کند، می‌گوید که: «یک قضیه یادم آمد. یک‌وقتی من داشتم از کنار یک دکانی می‌گذشتم تازه انار آمده بود و من خیلی میل به انار پیدا کردم.» (زن‌ها وقتی باردار هستند به این چیزهایی که می‌بینند تمایل دارند به‌طوری‌که زن در هنگام بارداری صبر و تحملش کم است) «و نمی‌توانستم و پول نداشتم بخرم، سوزنی

از جیبم درآوردم و در یکی از این انارها فروکردم و فقط خواستم مزهٔ انار را بچشم.»

این مزهٔ انار در این جنین رحم مادر مؤثّر واقع شد![1] حضرت می‌گویند: «برو ببین مادرت در هنگام بارداری چه کرده؟» مادر هم می‌گوید: «فقط چنین قضیه‌ای یادم هست.» دوباره می‌آید خدمت امام علیه‌السّلام می‌رسد [و قضیه را تعریف می‌کند] حضرت می‌فرمایند: «بله، حالا برو از آن فروشنده حلالیت بطلب.» او می‌آید از آن فروشنده حلالیت می‌طلبد و حالش عوض می‌شود!

این چه قضیه‌ای هست که این دارد این کار را انجام می‌دهد، یک امر مادی را انجام می‌دهد؛ ولی یک اثر معنوی دارد آنجا می‌گذارد؟! اینجا چیزهایی است که امروزه هم ثابت است و روی این قضیه دارند خیلی کار انجام می‌دهند و به‌خاطر همین جهت مسائل طبیعی و زیست‌شناسی و... داخل در مسائل کروموزوم و این حرف‌ها شدند و شاید به یک نتایج غیرعادی برسند.

---

[1] مصدر در حال بررسی.

تأثیر باطن غذا و محیط بر حالات معنوی انسان

نمی‌دانیم حالا می‌رسند یا نمی‌رسند، چطور می‌شود؛ ولی مطالب، بسیار بالا و دقیقی است و همه ناشی از این قضیه است که همان‌طوری‌که خود ماده در ماده مؤثّر است، همین‌طور آن‌جهت ماده و معنویت ماده که قابل شک نیست؛ انسان وقتی یک مال حرامی می‌خورد دیگر میل به نماز پیدا نمی‌کند؛ این قابل شک نیست. انسان وقتی در یک مکان کَدِری می‌رود احساس کدورت می‌کند؛ این قابل شک نیست. خود ما احساس می‌کنیم.

انسان وقتی که با یک نفر می‌نشیند و او مکدَّر است، خود او هم مکدِّر می‌شود؛ این قابل شک نیست. انسان وقتی که فرض کنید با یک بزرگی صحبت می‌کند روحش باز می‌شود، وقتی غذای حلال می‌خورد باز می‌شود، در مسجد می‌رود روحانیت پیدا می‌کند، در مجلس امام حسین علیه‌السّلام می‌رود، روحانیت پیدا می‌کند، اینها اصلاً قابل تردید نیست.

این تأثیر امکنه، تأثیر ماده، تأثیر آن جهت

معنویت و روحانیت و به‌عبارت دیگر آخرتی که در این ماده هست و بطنی که در این ظاهر است و آن اُخرایی که در این دنیا هست، این دو جنبه باهم توأم هستند و هیچ‌گاه از هم دور نمی‌شوند.

پیوند جهت مادی و معنوی در رشد جنین

این همان مسئله‌ای است که ما گفتیم که یک ارتباط وثیقی بین جهت وجودی که تجردی است و جهت مادی اشیاء برقرار است، آن جهت معنوی سراغ معنا می‌رود و این جهت ظاهری هم سراغ ظاهر می‌رود. آن غذای حرامی که می‌خورد، باطنش می‌رود در روح اثر می‌گذارد؛ ظاهرش هم می‌آید باعث رشد این جنین می‌شود.

پرسش از جمع تأثیر تدریجی بارداری با ثبوت ازلی

اینکه قابل شک نیست؛ یعنی از قضایایی است که الآن از قضایای بدیهی به‌حساب می‌آید نه از قضایای نظری که تأثیر ماده بر بدن جنین و تأثیر آخرت و جنبهٔ اخروی ماده و باطن ماده و باطن جسم و روحانیت جسم بر روحانیت او، با اینکه غیر قابل انکار است و با اینکه این تدریجی‌الحصول است و با

اینکه زمان و مکان دخالت در تحقّق وجودی او دارد، درعین‌حال با آن قضیهٔ ما که گفتیم: این مسئلهٔ سعادت و شقاوت در جنین منوط به بطن مادر نیست؛ بلکه این در عالم ثابتات است همان‌طور که نفس در عالم ثابتات حضور دارد این‌هم حضور دارد، چطور باهم جمع می‌شوند؟!

اللهم صَلّ عَلیٰ محمدٍ و آل محمد